

Religious Studies

Vol. 8, No. 15, September 2020

Barrier to Moral Living According to Paul: Living in Terms of the Body and the Arrogance Caused by It¹

Ṭāhirih Muḥammadiyān ‘Umrānī* Aḥmad Riḍā Miftāḥ**

Ali Akbar ‘Abdul Ābādī*** Ali Bayāt****

(Received: 2020-06-7; Accepted: 2020-08-15)

Abstract

Paul's ethics is virtue-oriented ethics. Paul's virtues, namely faith, hope and love, are virtues that God has given to man. According to him, one who believes in Christ will be transformed from within and his life will be moral. Given the sinful nature, man lives in terms of the body before faith, and it is not possible for him to change and transcend. Human nature, without the grace of God, is caught up in carnal desires. According to Paul, the condition of moral living is having faith and living up to the spirit, and the barrier of moral living is unbelief and living up to the flesh. The important thing to consider is that someone may have had faith but not been released from the body, and therefore their physical and spiritual lives are in conflict. Among the vices caused by living in terms of the flesh, arrogance is the most important obstacle to moral living, because it makes man think that what God has given him is his own and that he has earned it by his own merit. The one who becomes arrogant considers himself needless of God's grace and is under delusion of being knowledgeable and will not be able to live morally. In this article, using the descriptive-analytical method, Paul's view of life in terms of the body and the arrogance caused by it as a barrier to moral living is explained.

Keywords: Barrier to Moral Living, Living in terms of the Body, Arrogance, Paul.

1. This article is taken from: Ṭāhirih Muḥammadiyān ‘Umrānī, "Moral Barriers to Living in Nahj al-Balāghah and Paul's Treatises", 2020, PhD Thesis, Supervisor: Aḥmad Riḍā Miftāḥ, Faculty of Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran.

* PhD Student in Comparative Religions studies, University of Religions and Denominations, Qom, Iran (Corresponding Author), t.mohammadian@Urd.ac.ir.

** Associate Professor, Department of Abrahamic Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, meftah555@urd.ac.ir.

*** Assistant Professor, Department of Islamic Wisdom and Theology, Shahīd Behishti University, Tehran, Iran, a_abdolabadi@sbu.ac.ir.

**** Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran, abayat@ut.ac.ir.

مانع اخلاقی زیستن از نظر پولس: زندگی بر حسب جسم و عُجب ناشی از آن^۱

طاهره محمدیان عمرانی*

احمدرضا مفتاح** علی‌اکبر عبدالآبادی*** علی بیات****

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۵]

چکیده

اخلاق پولسی اخلاق فضیلت‌محور است. فضایل مد نظر پولس، یعنی ایمان، امید و محبت، فضایی هستند که خدا به انسان داده باشد. به نظر وی، کسی که به مسیح ایمان آورد، از درون متحول خواهد شد و زندگی‌اش اخلاقی خواهد بود. با توجه به سرشت گناه‌آلود، آدمی قبل از ایمان بر حسب جسم زندگی می‌کند و برایش امکان تحول و تعالی نیست. طبیعت انسانی بدون فیض خدا گرفتار خواهش‌های نفسانی است. به عقیده پولس، شرط اخلاقی زیستن ایمان و بر حسب روح زیستن است و مانع اخلاقی زیستن بی‌ایمانی و بر حسب جسم زیستن است. مسئله مهمی که باید به آن توجه کرد این است که چه‌بسا کسی ایمان آورده باشد، اما از بند جسم رها نشده باشد و زندگی جسمانی و روحانی‌اش در حال تنازع باشد. در میان رذایل ناشی از زندگی بر حسب جسم، عُجب مهم‌ترین مانع اخلاقی زیستن است، چراکه سبب می‌شود انسان گمان کند آنچه خدا بدو داده است، از آن خود او است و از روی استحقاق خودش آنها را به دست آورده است. کسی که دچار عجب شود خود را از فیض خدا بی‌نیاز می‌داند و دچار توهم دانایی می‌شود و نخواهد توانست اخلاقی زندگی کند. در این مقاله با روش توصیفی تحلیلی، دیدگاه پولس درباره زندگی بر حسب جسم و عجب ناشی از آن به عنوان مانع اخلاقی زیستن تبیین خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: مانع اخلاقی زیستن، زندگی بر حسب جسم، عجب، پولس.

۱. مقاله برگرفته از: طاهره محمدیان عمرانی، موانع اخلاقی زیستن در نهج‌البلاغه و رساله‌های پولس، رساله دکتری، استاد راهنما: احمدرضا مفتاح، دانشکده ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب قم، ۱۳۹۹.

** دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول)
t.mohammadian@Urd.ac.ir

*** دانشیار گروه ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران meftah555@urd.ac.ir

**** استادیار گروه حکمت و کلام اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران a_abdolabadi@sbu.ac.ir

**** دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران
abayat@ut.ac.ir

مقدمه

نقش پولس و الاهیات او در تاریخ تفکر مسیحیت انکارناپذیر است، به نحوی که مسیحیت امروزی سخت تحت تأثیر آموزه‌های او است. لذا بررسی آرا و اندیشه‌هایش، به‌ویژه در حوزه اخلاق، برای شناخت مسیحیت بسیار مهم است. البته دیدگاه اخلاقی وی مترتب بر دیدگاه الاهیاتی او است. در الاهیات پولس باید به مهم‌ترین مفاهیم کلیدی مد نظر وی، یعنی «گناه»، «مرگ»، و «فیض» توجه داشته باشیم. از نظر پولس، گناه حضرت آدم موجب شد سرشت انسان گناه‌آلود شود: «به وساطت یک آدم گناه داخل جهان شد و به وسیله گناه، مرگ» (رومیان، ۵: ۱۲). بعد از گناه، آدمی از موقعیت روحانی‌اش هبوط کرد. بعد از هبوط، خدا انسان را به حال خود رها نکرد و به او شریعت داد. شریعت از اقتضائات زندگی جسمانی بود. پولس دوران شریعت را دوران گذار از کودکی به بلوغ و دوران غلامی به پسرخواندگی می‌داند: «شریعت لالای ما شد تا به مسیح برسند، تا از ایمان عادل شمرده شویم ... چون صغیر می‌بودیم، زیر اصول دنیوی غلام می‌بودیم. لیکن چون زمان به کمال رسید خدا پسر خود را فرستاد ... تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیہ کند» (غلاطیان، ۳: ۲۳-۲۶). پولس عامل اصلی نجات را فیض خدا می‌داند: «همه به فیض او عادل شمرده می‌شوند» (رومیان، ۳: ۲۴).

همان‌طور که پولس نجات را در گرو فیض خدا می‌داند، نه اعمال بشری، دیدگاه اخلاقی وی نیز مبتنی بر فیض خدا است. با اینکه وی عالمی یهودی و آشنا به فرهنگ یونانی است، نه اخلاق یهودی را مبنا قرار می‌دهد، نه اخلاق یونانی را. چون اخلاق یهودی مبتنی بر اطاعت از اوامر و نواهی خدا است و هدف از آن عادل‌زیستن در برابر خدا است، در حالی که از نظر پولس، سرشت انسان گناه‌آلود است و انسان بدون فیض خدا نمی‌تواند عادل باشد. اخلاق یونانی را نیز قبول ندارد، چون مبتنی بر دستاورد عقل بشری است و او حکمت یونانیان را حماقت می‌داند (نک: رومیان، ۱: ۲۲). از این‌رو، به جای عدالت یهودیان و حکمت یونانیان ایمان به عیسی مسیح را جایگزین می‌کند (مفتاح، ۱۳۹۳ الف: ۱۰۸). اخلاق پولسی اخلاق فضیلت‌محور است. فضیلت مد نظر پولس با فضیلت یونانی، که اکتسابی است، فرق دارد. فضیلت پولسی فضیلتی فوق‌طبیعی است که فقط با فیض الهی دست‌یافتنی است. پولس از سه فضیلت ایمان، امید و محبت نام می‌برد (اول قرن‌تین، ۱۳: ۱۳). توماس آکوئینی این فضایل را فضایل الهی می‌نامد. اینها

فضایلی هستند که متعلقشان خدا است و انسان را به خدا رهنمون می‌شوند و موهبت خدا هستند (Aquinas, 2006: Q. 62, A.1؛ نک: مفتاح، ۱۳۹۳ ب: ۱۳۹).

پولس ادعا می‌کند کسی که به مسیح و رستخیزش ایمان آورد و با او یکی شود، از درون متحول می‌شود و نزد خدا عادل شمرده می‌شود و زندگی‌اش اخلاقی خواهد بود. کارهای نیکی که از ایمان به مسیح سرچشمه گرفته باشند، عاری از هر گونه خودپرستی و ریا خواهند بود و انگیزه آنها محبت خدا و احساس قدردانی از محبت عظیم مسیح خواهد بود و در نهایت، جلال خدا و منفعت دیگران را در پی خواهد داشت. با تأمل در فضایل الهی سه‌گانه‌ای که پولس بدانها قائل است، می‌توان دریافت که ایمان از آن‌رو که نخستین پیوند قوی با خدا در جهان هستی است، مدخل اساسی زندگی مسیحیان است. از نظر پولس، هر گاه ایمان با محبت و امید قرین شود، به نیرویی تبدیل می‌شود که انسان را از سرپرده طبیعت بالاتر می‌برد تا اینکه زندگی جدیدی را در مسیح تجربه کند (المسکین، ۱۹۹۱: ۳۶-۳۷).

پولس اخلاق را وابسته به ایمان می‌داند و معتقد است ایمان هم شرط لازم و هم شرط کافی برای رسیدن به «نجات» است. پولس معتقد است قبل از ایمان، ولو اینکه انسان دوست داشته باشد که بر حسب روح زندگی کند، بر حسب جسم زندگی می‌کند. قبل از ایمان، انسان ناگزیر بر حسب جسم می‌زید و برایش امکان تحول و تعالی نیست، چراکه انسان همواره تابع شریعت جسم و هواهای حاکم بر آن است (رومان، ۷ و ۸). انسان فقط پس از ایمان، که در آن به مدد روح هدایت می‌شود و با محبت عمل می‌کند، از زندگی مادی فراتر می‌رود و بر حسب روح می‌زید. پولس در نامه‌اش به غلاطیان این دو نوع زندگی را در مقابل هم می‌نهد. ثمرات زندگی بر حسب روح را محبت، خوشی، سلامت، حلم، مهربانی، نیکویی، ایمان، تواضع و پرهیزگاری، و تبعات زندگی بر حسب جسم را زنا، ناپاکی، عیاشی، بت‌پرستی، ساحری، کین، اختلاف، رشک، تندخویی، نزاع، شقاق، تفرقه، حسد، باده‌گساری، پرخوری و مانند اینها می‌داند (غلاطیان، ۵: ۱۶-۲۶).

از نظر پولس، گناهان و به تعبیری، رذایل اخلاقی، حاصل بی‌ایمانی‌اند و بی‌ایمانی، زندگی بر حسب جسم است. در واقع، شرط اخلاقی‌زیستن، ایمان، و بر حسب روح زیستن است و مانع اخلاقی‌زیستن بی‌ایمانی و بر حسب جسم زیستن است. البته ممکن است کسی ایمان بیاورد، ولی هنوز از بند جسم رها نشده باشد و زندگی‌اش بر حسب

جسم باشد. از جمله رذایلی که ثمره زندگی بر حسب جسم محسوب می‌شود، این است که انسان دچار عجب شود. اگر کسی گمان کند که با قوای بشری خود می‌تواند اخلاقی زندگی کند و آنچه دارد از آن خودش است، دچار عجب شده و نخواهد توانست اخلاقی زندگی کند. ابتدا زندگی بر حسب جسم را بیان می‌کنیم و سپس به عجب ناشی از آن خواهیم پرداخت.

زندگی بر حسب جسم

از نظر پولس، انسان از سه جزء تشکیل شده است: جسم، نفس و روح (اول تسالونیکیان، ۵: ۲۳). واژه «جسم» بارها در رساله‌های پولس به کار رفته است. این واژه در سخنان او کاربردهای بسیار متفاوتی دارد. در میان کاربردهای متعدد آن واژه، یکی از آنها حاکی از روح نگرش و اندیشه پولس درباره جسم است که آن را در این سخن پولس می‌بینیم: «به یقین، ما در جسم زندگی می‌کنیم، لیک بر حسب جسم پیکار می‌کنیم» (دوم قرنتیان، ۱۰: ۳). در توضیح مراد پولس، بارکلی می‌گوید: «زندگی بر حسب جسم چیزی است که هیچ کس نمی‌تواند از آن پرهیزد، ولی پیکار بر حسب جسم چیزی است که هر کسی باید از آن پرهیزد» (Barclay, 1972: 147). در واقع، منظور پولس این است که بر اساس اقتضائات دنیوی زندگی می‌کنیم، اما نمی‌توانیم به توانایی‌های دنیوی اکتفا کنیم. بلکه باید به فیض و قدرت الهی متکی باشیم. در ادامه به کاربردهای گوناگون واژه «جسم» در اندیشه پولس می‌پردازیم تا مراد از زندگی بر حسب جسم روشن شود. پولس همواره واژه «جسم» را به معنایی کاملاً متعارف به کار می‌برد که بر اساس آن، جسم چیزی جز بدن انسان نیست. از باب مثال او در جایی می‌گوید نخستین دیدارش از غلاطیه و موعظه‌اش در آنجا مرهون بیماری جسم بود (غلاطیان، ۴: ۱۳). علاوه بر این، وی از «خاری در جسم» سخن می‌گوید (دوم قرنتیان، ۱۲: ۷) و مرادش خاری در بدن است. همچنین، وقتی از زیستن خود در جسم و غایب شدن در آن سخن می‌گوید، مرادش از جسمش بدن است (فیلیپیان، ۱: ۲۲ و ۲۴). در کولسیان هم وقتی پولس از جسم عیسی سخن می‌گوید، مرادش بدن عیسی است (کولسیان، ۱: ۲۲). در جای دیگری نیز درباره عیسی می‌گوید: «در باب پسر او است که بر حسب جسم از نسل داوود زاده شده» (رومیان، ۱: ۳). مراد پولس این است که اگر از منظر بشری به عیسی بنگریم، عیسی از نسل داوود است و همانند همه کسانی که از نسل

داوودند، بدنی دارد. پولس ابراهیم را نیز صاحب جسم می‌داند (رومیان، ۴: ۱) و مرادش صرفاً این است که نسل و ذریه جسمانی یهودیان از جسم ابراهیم است.

علاوه بر این، پولس معتقد است بردگان باید مطیع کسانی باشند که بر حسب جسمشان سرور آنانند. وی در جای دیگری ادعا می‌کند که اگر کسی دلایلی برای تمجید از جسم داشته باشد، او دلایل بیشتری در این باره دارد و مرادش این است که اگر بنا بر رقابت بر اساس اوصاف جسمانی بشری باشد، او می‌تواند با هر انسانی مسابقه دهد و پیروز بیرون آید (فیلیپیان، ۳: ۴ و ۳). همه اینها، در واقع، حاکی از کاربرد واژه «جسم» به معنای متعارف آن، یعنی، «بدن»، در رساله‌های پولس‌اند و هیچ‌گونه بار ارزشی منفی ندارند.

زندگی بر حسب جسم قبل از ایمان به مسیح

گاهی مراد پولس از واژه «جسم» حالت قبل از ایمان به مسیح است. از نظر پولس، از تبعات گناه نخستین مرگ بود. همان‌طور که آگوستین در کتاب *شهر خدا* به تفصیل بیان می‌کند، مرگ دو قسم است: مرگ جسمانی و مرگ روحانی. مرگ جسم زمانی رخ می‌دهد که نفس از بدن جدا شود و مرگ نفس یا مرگ روحانی زمانی است که خدا نفس انسان را ترک کند. آگوستین می‌گوید: «والدین ما به محض اینکه از فرمان تخطی کردند، فیض الاهی از آنان جدا شد. چون فیض خدا از آنان برداشته شد، نفس سلطه‌اش بر جسم را از دست داد و در جسم خود خواهش تازه‌ای یافتند و شرمی را احساس کردند که قبلاً نداشتند ... ما با این نزاع خواهش جسم ضد روح زاده شده‌ایم» (آگوستین، ۱۳۹۱: ۵۴۶). این حالت همان مرگ روحانی است که به سبب برداشته شدن فیض الاهی، سرشت انسان گناه‌آلود و فاسد می‌شود. به این معنا که خواهش‌های جسم بر روح غلبه پیدا می‌کند. البته بعد از هبوط، خدا آدمی را به حال خود وانگذاشت و راه رستگاری را با فرستادن پیامبران و شریعت هموار کرد. اما پولس معتقد است سرشت گناه‌آلود به انسان اجازه نمی‌دهد به طور کامل به شریعت عمل کند و راه رستگاری را ببیماید. پولس در *نامه به رومیان* می‌گوید: «به‌راستی، آنگاه که در جسم بودیم، هواهای گنهکارانه‌ای که از شریعت استفاده می‌کنند، در اعضای ما در کار بودند تا بهر مرگ ثمر آوریم» (رومیان، ۵: ۷). در واقع، مراد پولس از «آنگاه که در جسم بودیم» وقتی است که قومش مسیح را ندیده بودند، یعنی هنگامی که، با تمام قوت، سرسختانه با یکدیگر نزاع می‌کردند و هنوز صلح و قدرت را در مسیح نیافته بودند. به نظر

می‌رسد پولس به دو مرحله برای زندگی خودش قائل بود. در مرحله اول، او در جسمی بود که می‌کوشید با قوت به امور خویش بپردازد. در مرحله دوم، او در مسیح بود و هر گونه تبرکی را که در مسیح بودن به همراه می‌آورد، تجربه می‌کرد (غلاطیان، ۲: ۲۰).

زندگی بر حسب جسم بعد از ایمان به مسیح

زندگی بر حسب جسم در وهله نخست به گناه نخستین مربوط می‌شود، که انسان با سرشت گناه‌آلود می‌خواست با عمل به شریعت رستگار شود. اما به نظر پولس قبل از صلیب امکان نجات وجود ندارد. ادعای پولس این است که با ایمان به مسیح انسان از درون متحول می‌شود و در این زندگی جدید نیازی به شریعت و دستورالعمل‌های بیرونی نیست. چون کسی که ایمان دارد، به زندگی روحانی دست یافته و تمایلی به گناه ندارد.

مسئله این است که آیا می‌توان گفت هر کسی ایمان آورد به طور کلی زندگی‌اش بر حسب روح خواهد بود یا این صرفاً انتظاری است که پولس از شخص مؤمن دارد؟ به نظر می‌رسد، از نظر پولس، ایمان باید چنین تحولی در فرد ایجاد کند، اما از برخی سخنان وی فهمیده می‌شود که چه‌بسا شخصی ایمان آورده باشد، اما از اقتضائات زندگی جسمانی رها نشده باشد و جسم و روحش در کشمکش و تنازع باشد. پولس در رساله اول به قرنطیان از تعبیر «مسیحیان نابالغ» استفاده می‌کند. او به قرنطیان می‌گوید: «تا به حال نتوانسته‌ام همچون افراد بالغ با شما سخن بگویم. زیرا شما روحانی نیستید، بلکه جسمانی هستید و هنوز در مسیح رشد نکرده‌اید. هنوز اختیاراتان دست امیال و خواسته‌هایتان است، نه در دست خدا. چون در میان شما حسد، نزاع و جدایی‌ها است، آیا جسمانی نیستید؟ و به طریق انسان رفتار نمی‌نمایید؟» (اول قرنطیان، ۳: ۳). سخن پولس از آن‌رو است که قرنطیان پیوسته با یکدیگر منازعه می‌کردند و زندگی‌شان از معیارهای زندگی روحانی بسیار فاصله داشت و در واقع، نوعی زندگی دون‌شان روحانی را از سر می‌گذرانیدند. همچنین می‌گوید: «زیرا اگر بر حسب جسم زندگی کنید خواهید مرد، لیک اگر با روح اعمال‌تان را بمیرانید خواهید زیست» (رومیان، ۸: ۱۳)؛ «عنان خویش را به روح بسپارید تا در معرض خطر ارضای شهوات جسمانی قرار نگیرید» (رومیان، ۱۳: ۱۴). از اینجا می‌توان دریافت که مراد پولس از جسمانی بودن، در واقع، «بر حسب معیارهای بشری رفتار کردن» است و انسان جسمانی انسانی است که بر حسب معیارهای بشری زندگی می‌کند، نه بر حسب روح (آگوستین،

۱۳۹۱: ۵۷۷). از سخنان پولس و آگوستین فهمیده می‌شود که چه‌بسا کسی به مسیح ایمان آورده باشد، ولی هنوز به اندازه کافی رشد نیافته باشد و بر حسب جسم زندگی کند. به همین دلیل، مارتین لوتر، در بحث آمرزیدگی از راه ایمان، معتقد است شخص مؤمن از طریق ایمان به لحاظ بیرونی آمرزیده می‌شود، ولی به لحاظ درونی گناهکار باقی می‌ماند. به نظر وی، این رویکرد دلیلی بر استمرار گناه در ایمانداران است. او می‌گوید ما برای مسیحی بودن لازم نیست کاملاً عادل باشیم (مک‌گراث، ۱۳۹۲: ۷۰۱). معلوم می‌شود زندگی بر حسب جسم فقط مربوط به قبل از مسیح نیست؛ چه‌بسا کسی به مسیح ایمان آورده باشد و هنوز از بند جسم رها نشده باشد.

از نظر پولس، جسم ناگزیر با گناه پیوند خورده است، گویی جسم با گناه پیوندی ذاتی دارد. پولس می‌گوید او در روزهای پیش از دیدار با مسیح جسمانی بود و به گناه فروخته شده بود (رومیان، ۷: ۱۴). باب هفتم نامه به رومیان درباره انسانی است که تسلیم گناه شده و تحت سیطره گناه است. پولس چنین انسانی را موجودی جسمانی می‌داند که برده اربابی به نام «گناه» است: «به‌راستی، در نمی‌یابم چه می‌کنم، زیرا کاری را که می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه کاری را می‌کنم که از آن بیزارم» (رومیان، ۷: ۱۵). از نظر پولس، در بند جسم بودن عقل، که عادت عقل به جسم است، به معنای مرگ است (رومیان، ۸: ۶) و همین عادت عقل است که دشمنی با خدا است (رومیان، ۸: ۷). لذا زندگی بر حسب جسم، در واقع، مردن است (رومیان، ۸: ۱۲ و ۱۳).

با توجه به اینکه پولس قبول دارد که چه‌بسا کسی حتی بعد از ایمان آوردن بر حسب جسم زندگی کند، به قوش اصرار می‌کند که مبادا در اندیشه جسم باشید تا شهواتش را برآورده کنید (رومیان، ۱۳: ۱۴) و به غلاطیان توصیه می‌کند که نباید آزادی‌شان را دست‌آویزی برای جسم کنند (غلاطیان، ۵: ۱۳). از نظر وی، جسم و روح کاملاً مقابل یکدیگرند (غلاطیان، ۵: ۱۷). به همین دلیل، وی جسم را آلوده می‌داند (دوم قرنتیان، ۱: ۷) و آن را اساساً با گناه پیوند می‌زند.

در اینجا باید توجه کرد که وقتی پولس از شهوات جسمانی سخن می‌گوید، مرادش از شهوات جسمانی صرفاً گناهان کبیره، یعنی گناهان جسم، نیست. بی‌شک، وی گناهان جسم را نیز در میان آنها می‌گنجاند، ولی آنها را گناهان اصلی جسم نمی‌داند. در غلاطیان فهرست گناهان جسم را می‌بینیم که عبارت است از: زنا، ناپاکی، عیاشی و بت‌پرستی

(غلاطیان، ۵: ۱۹). اما گناهان جسم این گناهان را نیز شامل می‌شود: کین، اختلاف، رشک، تندخویی، نزاع، شقاق، حسد، باده‌گساری و پرخوری (غلاطیان، ۵: ۲۰-۲۱). پیدا است که، از نظر پولس، فقط گناهان جسمانی نیستند که بر حسب جسم محسوب می‌شوند، بلکه آنچه گناهان روحانی نامیده می‌شود، نیز بر حسب جسم محسوب می‌شوند. آگوستین نیز توضیح می‌دهد که زیستن بر حسب جسم محدود به لذت‌ها و رذیلت‌های جسمانی نیست، بلکه علاوه بر لذت‌های جسمانی رذایل ذهن مثل بت‌پرستی، کینه، دشمنی، خشم، تعصب، حسد، شقاق، و بدعت را نیز در بر می‌گیرد (آگوستین، ۱۳۹۱: ۵۷۳).

تعبیر دیگری که پولس درباره زندگی به حسب جسم به کار می‌برد تعبیر «انسان قدیم یا کهنه» است. او می‌گوید: «باید نخستین سنخ زندگی خویش را کنار نهید و انسان کهنه را که بر اثر شهوات فریبنده فاسد می‌شود، از تن به در کنید» (افسیان، ۴: ۲۲). در نامه به رومیان نیز آمده است که «این را فهم کنیم که انسان کهنه ما با او مصلوب گشت تا این پیکر گناه ساقط گردد، از آن‌رو که بندگی گناه را فرو گذاریم» (رومان، ۶: ۶). این دو سخن پولس نشان می‌دهند که مفاهیم «جسم» و «انسان کهنه» چگونه با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارند. وی در غلاطیان می‌نویسد: «باری، آنان که از آن مسیح هستند، جسم را با هواها و شهوات آن مصلوب کرده‌اند» (غلاطیان، ۵: ۲۴). پیدا است که، از نظر پولس، جسم و انسان کهنه یک چیزند. آنها بر انقیاد مطلق در برابر گناه دلالت می‌کنند که بر زندگی انسان‌ها پیش از آنکه مسیح بدان وارد شود، حاکم است. پولس اذعان می‌کند که قبل از ایمان به مسیح رفتارش بر معیارها و ضوابط انسان کهنه مبتنی بوده است (افسیان، ۲: ۳)، ولی پس از آنکه در مسیح خلقت تازه‌ای یافت، او به طریقت روح رفتار کرده است، نه به طریقت جسم.

از نظر پولس، بدن ابزار شریفی است که برای امور شریف ساخته شده است. وی در این باره می‌نویسد که کافران با شیوه‌های ناپاکشان بدن را خوار می‌کنند. خود بدن چیزی خوارش‌مردنی نیست (رومان، ۱: ۲۴؛ اول‌قرنتیان، ۶: ۱۸). او از قومش می‌خواهد که بدن‌هایشان را چون قربانی زنده و مقدس و خوشایند خدا تقدیم خدا کنند (رومان، ۱: ۱). در مواضع دیگری پولس تأکید می‌کند که بدن معبد خدا و روح‌القدس است (اول‌قرنتیان، ۳: ۱۶؛ دوم‌قرنتیان، ۶: ۱۶) و، سرانجام، از رستاخیز بدن سخن می‌گوید (اول‌قرنتیان، ۱۵).

نگرش پولس به جسم فقط در تجربه انسانی ریشه دارد. در واقع، با انطباعات حسی

است که گناه وارد بدن می‌شود. همچنین، غرایز اصلی ابتدایی بدن‌اند که موجب بختیاری گناه می‌شوند و اسباب نزدیک‌شدنش را فراهم می‌سازند. به نظر پولس، حتی ربی‌های یهود نیز این را می‌دانند که شهوات سلاح‌ها و اسباب گناه‌اند و از همین رو است که می‌گویند دست و چشم آدمی دو کارگزار گناه‌اند (Barclay, 1972: 152-153).

آنچه پولس هنگام سخن گفتن از جسم در نظر دارد این است که «بدن» با همه غرایزش، اعم از عقلی، عاطفی و جسمانی، «سرپلی»^{۲۴} است که در آن گناه می‌تواند حمله‌اش را با بیشترین انتظار موفقیت سامان دهد. از همین رو، پولس از بدن گناه و بدن این مرگ سخن می‌گوید. به همین دلیل است که بدن به سبب گناه می‌میرد و بدن گناه‌آلود بدن حقارت ما است (رومیان، ۶: ۶ و ۷: ۲۴؛ فیلیپیان، ۳: ۲۱).

در واقع، وقتی پولس از جسم سخن می‌گوید، صرفاً به تجربه عام انسانی نظر دارد. بدن مستعد امور بسیار والا و بسیار ناب است. اما، در عین حال بدن، در عمل، ابزار شهوات (انفعالات) و عواطفی است که به گناه می‌انجامند و فرصت گناه را فراهم می‌آورند. در اینجا است که پولس ما را به قلب مطلب هدایت می‌کند و می‌گوید: «به یقین، ما در جسم زندگی می‌کنیم، لیک بر حسب جسم پیکار نمی‌کنیم» (دوم قرنتیان، ۱۰: ۳). مراد پولس این است که ما باید در جسم باشیم، ولی نباید بر حسب جسم باشیم. این یعنی وقتی انسان کهنه با مسیح به صلیب کشیده می‌شود، وقتی از زندگی کهنه می‌میرد و به زندگی نو برمی‌خیزد، همچنان در جسم به سر می‌برد، ولی دیگر بر حسب جسم نیست؛ زیرا روح‌القدس در او ساکن است، به طوری که دیگر نه بر حسب جسم، بلکه بر حسب روح پیکار می‌کند (غلاطیان، ۲: ۲۰). بدین ترتیب، همه غرایز، انفعالات (شهوات)، عواطف و امیال هنگامی که با قدرت انسانی خودمان مهار می‌شوند، مواد خام گناه‌اند، ولی وقتی با مسیح مهار می‌شوند، به مواد خیر و فضیلت تبدیل می‌شوند.

از نظر پولس، جسم معروض هر گونه ضعف، بی‌کفایتی و آمادگی برای گناه است که در طبیعت انسانی فاقد مسیح نهفته‌اند. این مستلزم تنهایی، خط‌پذیری و حتی گناهکاری طبیعت انسانی فاقد مسیح است. طبیعت انسانی فاقد مسیح در مواجهه با وسوسه نه فقط بی‌یار و یاور است، بلکه گرفتار گناه است. از همین رو، پولس هر آنچه را در مسیح نباشد، «جسم» می‌نامد (Barclay, 1972: 154). البته، وی جسم را ذاتاً شر نمی‌داند، بلکه آن را از رسیدن به غایات اخلاقی عاجز می‌داند. به عبارت دیگر، از نظر او، جسم نمی‌تواند انسان

را به غایات اخلاقی برساند، چراکه جسم، در واقع، انسان جدا از خدا است. پولس به تأملات انتزاعی و پیچیده درباره جسم علاقه‌مند نبود. او، برخلاف گنوسی‌ها، نمی‌خواست بگوید که بدن اساساً چیز بدی است. او دریافته بود که انسان بی‌مسیح در بدنش «سرپل»ی دارد که گناه از راه آن می‌تواند به آسانی هر چه تمام‌تر به زندگی‌اش راه یابد. اما وقتی خود کهنه انسان می‌میرد و مسیح به زندگی او وارد می‌شود، نه تنها نفسش نجات می‌یابد، بلکه بدنش معبد روح‌القدس می‌شود. انسانی که مسیح در نهان‌ترین لایه وجودش وارد می‌شود، از حیث بدن و از حیث نفس خدا می‌شود و بدنی که روزی ابزار گناه بود، سلاح درست‌کاری می‌شود. لذا، نه ویرانی بدن، بلکه فداسازی بدن، بود که پولس بدان امید داشت و درباره آن رنج می‌برد و دعا می‌کرد.

از نظر پولس، حیات انسان مؤمن در روح است که سبب می‌شود انسان از شریعت گناه و مرگ رهایی یابد. او در اینجا نظام روح را در برابر نظام گناه و مرگ قرار می‌دهد. از همین‌رو، درباره زندگی بر حسب روح و زندگی بر حسب جسم و تفاوت‌هایشان می‌گوید: «آنان که بر حسب جسم می‌زیند، به آنچه جسمانی است تمایل دارند و آنان که بر حسب روح می‌زیند، به آنچه روحانی است، چراکه تمایل جسم به مرگ است، حال آنکه تمایل روح به حیات و آرامش است. زیرا تمایل جسم به عناد با خدا است، مطیع شریعت خدا نمی‌شود و نمی‌تواند بشود و آنان که در جسم هستند، نمی‌توانند خویشاوند خدا باشند» (رومیان، ۸: ۵-۸). از نظر پولس، تن به سبب گناه به مرگ جسمانی دچار است و وسیله مرگ روحی است. اما روح، در واقع، حیات و قدرت رستخیز است (رومیان، ۱۰). در جای دیگری نیز پولس به مرگ ناشی از جسم و حیات ناشی از روح اشاره می‌کند و می‌گوید: «اگر بر حسب جسم زندگی کنید، خواهید مرد. لیک، اگر با روح اعمال تن را بمیرانید، خواهید زیست» (رومیان، ۱۳).

انسان‌ها مشتاق آنند که سعادت‌مند باشند. اما چون هواهای نفسانی با تمناهای روح پنجه درمی‌افکنند، آنان نمی‌توانند آنچه را خوشایند اراده است، برآورده کنند. از همین‌رو، در سخنان پولس، زندگی بر حسب جسم و در جسم، در مقابل زندگی بر حسب روح و در روح قرار دارد. در واقع، این دو منشأ عمل، یعنی جسم و روح، در برابر هم قرار دارند: «میل جسم برخلاف روح و میل روح برخلاف جسم» (غلاطیان، ۵: ۱۷). به سبب همین تعارض نمی‌توان در آن واحد هم بر حسب جسم و هم بر حسب روح زیست،

بلکه بر حسب یکی از این دو منشأ باید زیست: «عنان خویش را به روح بسپارید تا در معرض خطر ارضای شهوات جسمانی قرار نگیرید!» (غلاطیان: ۱۶)؛ «در اندیشه جسم مباحثید تا شهوات آن را برآورید» (رومان، ۱۳: ۱۴).

از همه آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که اولاً، از نظر پولس، حاصل بذرافشانی در جسم، یعنی بذرافشانی در جهت ارضای امیال و هوس‌های جسم، فساد خواهد بود (غلاطیان، ۶: ۸؛ رومیان، ۶: ۲۱-۲۳). با تأمل در تبعاتی که پولس برای زندگی بر حسب جسم و در جسم برمی‌شمرد، از قبیل زنا، ناپاکی، عیاشی، بت‌پرستی، رشک، تندخویی، نزاع، تفرقه، حسد، پرخوری و مانند اینها، می‌توان گفت، بر اساس دیدگاه پولس، زندگی بر حسب جسم مهم‌ترین مانع اخلاقی زیستن است و خودش اذعان می‌کند که زندگی او و دیگر مسیحیان، قبل از ایمان به مسیح، زیستن بر حسب جسم بوده است: «جمله ما نیز در گذشته از اینان بودیم. بر وفق شهوات جسمانی خویش می‌زیستیم و در خدمت هوس‌های جسم و اندیشه‌های ناپسند بودیم، آنچنان که همانند دیگران، بنا بر طبیعت، محکوم به خشم بودیم» (افسیان، ۲: ۳).

ثانیاً، از نظر پولس، حاصل بذرافشانی در روح حیات جاویدان است (غلاطیان، ۶: ۸) و ثمرات زندگی بر حسب روح و در روح محبت، خوشی، سلامت، حلم، مهربانی، نیکویی، ایمان، تواضع و پرهیزگاری‌اند (غلاطیان، ۵: ۲۲-۲۳). پولس همچنین اذعان می‌کند که بعد از عادل‌شمردگی با ایمان به مسیح، اگرچه هنوز در جسم است، زندگی‌اش با ایمانش روحانی شده است (غلاطیان، ۲: ۲۰)، چراکه دیگر خودش نیست که می‌زید، بلکه مسیح است که در او می‌زید: «زندگی کنونی خویش را در جسم، در ایمان به پسر خدا سپری می‌کنم که مرا دوست داشت و خویشتن را از برای من تسلیم کرد» (غلاطیان، ۲: ۲۰). اما اگر کسی که ایمان دارد هنوز به گناه تمایل دارد، معلوم می‌شود هنوز از بند جسم رها نشده و به زندگی در روح دست نیافته است.

در میان گناهان و رذایلی که پولس آنها را از تبعات زندگی بر حسب جسم و در جسم برمی‌شمرد، به نظر می‌رسد عجب مهم‌ترین مانع اخلاقی زیستن است. از همین رو، در ادامه به دیدگاه پولس در باب ماهیت عجب و اینکه چگونه مانع اخلاقی زیستن است، می‌پردازیم.

معادل «عُجب» در زبان انگلیسی واژه Pride و معادل لاتینی آن نیز واژه Superbia است. «عُجب» را از آن رو «عُجب» نامیده‌اند که انسان با آن می‌خواهد برتر از آنچه هست، باشد. به تعبیر ایزیدور (Isidore)، انسان از آن رو مُعجب است که آرزو می‌کند فراتر از آنچه واقعاً هست، بنماید (Aquinas, 2006: Q. 162). اسپینوزا هم در تعریف «عُجب» گفته است: «عُجب آن است که شخص از روی عشق به نفس خود را برتر از آنچه هست، می‌انگارد. عُجب اثر یا خاصیت عشق به نفس است. بنابراین، ممکن است چنین تعریف شود که آن «عشق به نفس» (self-love) یا «از خود راضی بودن» (self-satisfaction) است، از این حیث که شخص را طوری تحت تأثیر قرار می‌دهد که خود را برتر از آنچه هست، می‌انگارد» (اسپینوزا، ۱۳۶۴: ۱۹۷). بر اساس این تعریف، عُجب، در واقع، ارزیابی نامعمول آدمی از خود است که از خودمحوری نشئت می‌گیرد.

عُجب در کلام پولس جزء رذایل مردم آخرالزمانی است (دوم تیموتئوس، ۳: ۱-۲). در سخنان پولس همواره از رفتار مغرورانه نهی شده است: «آفرین! به جهت بی‌ایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش، بلکه بترس!» (رومیان، ۲۱: ۱۱). این سخن پولس ناظر به کسانی است که با مشاهده بی‌ایمانی یهودیان و سخت‌گیری خدا بر سرکشی‌شان از ایمان خودشان دچار عُجب شده بودند و در نزد خودشان خود را برتر از آنان می‌دانستند. همین عُجب می‌توانست آنها را از باقی‌ماندن در احسان بازدارد و در نتیجه، خدا احسانش را از آنان دریغ کند (نک: رومیان، ۲۲: ۱۱). همچنین، در کلام دیگری که به محبت به همه انسان‌ها، حتی دشمنان، مربوط است، پولس می‌گوید: «از برای همگان آکنده از محبتی یکسان باشید، رفتار مغرورانه در پیش مگیرید و مجذوب آنچه فروتنانه است، گردید و به دانایی خویش دل خوش مکنید!» (رومیان، ۱۶: ۱۲).

پولس همچنین می‌گوید: «فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است، مکنید!» (رومیان، ۳: ۱۲)؛ یعنی، قدر خویش را بیش از آنچه می‌ارزید و خود را بزرگ‌تر از آنچه هستید، مپندارید! سپس می‌گوید انسان باید درباره خودش چگونه بیندیشد: «قدر معقول خویش را بدانید، هر یک به میزان ایمانی که خدا نصیب وی ساخته است» (همان). بر اساس کلام پولس، هر یک از انسان‌ها باید خود را به طور کامل قضاوت کند و درباره خودش با اعتدال فکر کند. انسان نباید ضعف‌هایش را بیش از آنچه هست، بزرگ کند و خود را ضعیف‌تر از آنچه هست معرفی کند، چراکه این عمل به فروتنی کاذب خواهد انجامید. از

سوی دیگر، درباره خود نباید بلندتر از آنچه هست فکر کند، چراکه این عمل، او را به عجب خواهد کشاند و به خودفریبی خواهد انجامید (غلاطیان، ۳: ۶). از همین‌رو، پولس در جایی دیگر می‌گوید: «به تعصب و خودپسندی مجال ندهید، بلکه هر کس از روی فروتنی دیگران را برتر از خویش شمارد!» (فیلیپیان، ۳: ۲).

پرهیز از عجب در توصیه‌های حضرت عیسی نیز وجود دارد. حضرت عیسی فروتنی در برابر عجب را در قالب مثلی بیان کرده است:

دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند. آن فریسی ایستاده بدین طور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر. هر هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم ده یک می‌دهم. اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه به سینه خود زده گفت: «خدایا بر من گناهکار ترحم فرما». به شما می‌گویم که این شخص عادل کرده شده به خانه خود رفت، به خلاف آن دیگر. زیرا هر که خود را برافرازد پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد (لوقا، ۱۸: ۱۰-۱۴).

از نظر پولس، عجب نوعی خودفریبی (Self-deception) است: «اگر کسی در حالی که هیچ است، خویشتن را چیزی انگارد، خود را فریفته است» (غلاطیان، ۳: ۶). در واقع، هر کسی اگر بدون توسل به واقعیتی خودش را از دیگری برتر بداند، خود را فریفته است. در سخن دیگری از پولس به این نوع از خودفریبی اشاره شده است، آنجا که وی درباره نابخردی کسانی که با معیارهای خودشان به ارزیابی خودشان می‌پردازند، می‌گوید: «به‌یقین، جسارت آن را نداریم که خود را با پاره‌ای مردمان که به توصیه در باب خویش می‌پردازند، برابر انگاریم یا قیاس کنیم. اینان بدان سبب که خود را با میزان‌های خویش می‌سنجند و با خویشتن مقایسه می‌کنند، نابخرند» (دوم قرنتیان، ۱۲: ۱۰).

در واقع، نزد پولس، فقط یک معیار برای سنجش وجود دارد و آن «عیسی مسیح» است. فقط با سنجیدن خود با عیسی مسیح فروتنی واقعی را تجربه خواهیم کرد (هیل و تورسون، ۲۰۰۱: ۹۰۹). از همین‌رو، پولس می‌گوید: «اما ما بیش از حد فخر نخواهیم کرد، بلکه همان قاعده‌ای را که خدا از برای ما مقرر داشته است، میزان خویش خواهیم گرفت. قاعده به شما رسیدن را. چه، پا را از حد فراتر نمی‌نهیم، همچنان‌که اگر به شما نرسیده بودیم، چنین شده

بود؛ ما با بشارت مسیح به تمامی به شما رسیده‌ایم» (دوم قرنتیان، ۱۳: ۱۰-۱۴).

پولس در سخنی دیگر خطاب به دو گروه از مسیحیان قرنتس، که درباره پرهیز یا ناپرهیزی از خوردن گوشتی که برای بت‌ها قربانی شده، اختلاف داشته‌اند، می‌گوید: «علم باعث تکبر است، لکن محبت بنا می‌نماید. اگر کسی گمان برد که چیزی می‌داند، هنوز آن‌گونه که حق دانستن است، نمی‌داند» (اول قرنتیان، ۱: ۲-۸). مسیحیان قرنتس مدت‌ها بر سر این مطلب نزاع داشتند و چنان رفتار می‌کردند که گویی در این باره همه چیز را می‌دانند. لذا، در دام تکبر افتاده، و به علم خویش غره شده بودند. تکبر و غره‌شدن به علم هم سبب شد نه فقط حاضر به یادگیری از هیچ کس نباشند، بلکه محبت به یکدیگر هم میانشان به فراموشی سپرده شود. در اینجا پولس بر این نکته تأکید می‌کند که بدون وجود محبت، علم سبب تکبر خواهد شد. اما محبت بنا می‌کند، چراکه محبت برخلاف دیگر عطایای روح القدس، یعنی نبوت‌ها، زبان‌ها و علم که از میان خواهند رفت، هرگز زوال نمی‌پذیرد و موجب فخر نمی‌شود (اول قرنتیان، ۱۳: ۴ و ۸).

اشخاص دارای عجب با لذت بردن از برتری خودشان برتری حقیقت را خوار و کوچک می‌شمرند و بدین‌سان، اگرچه برخی حقایق پنهان به قوه فهمشان منتقل می‌شوند، نمی‌توانند شیرینی آنها را بچشند و اگر بدانها علم بیابند، نمی‌توانند از آنها لذت ببرند (Aquinas, 2006: Q. 162). پولس هم در وصف اشخاص معجب، که با وجود معرفت به خدا او را چنان‌که شایسته او است، نمی‌ستایند، می‌گوید: «در خیالات باطل خویش غوطه‌ورند و دل‌های نادانشان تاریک می‌شود» (رومیان، ۲۱: ۱۱-۲۳)؛ چه اینکه «آنها که خود را حکیم می‌پندارند، احمق می‌شوند» (رومیان، ۱۱: ۲۵). از همین‌رو، پولس در جای دیگری می‌گوید: «ای برادران! در فهم، اطفال مباحثید، بلکه در بدخویی، اطفال باشید و در فهم، رشید» (اول قرنتیان، ۲۰: ۱۴). بر اساس این سخن پولس، می‌توان گفت کتاب مقدس هم فراسوی اهل عجب است و هم پنهان از چشم کودکان؛ زیرا دریافت معانی عالی‌اش هم در گرو نوعی فروتنی است و هم در گرو قدرت فهمی که، بنا به کتاب مقدس، از آن رشدیافتگان است (آگوستین، ۱۳۸۱: ۲۲۷).

پولس عجب را عامل تفرقه می‌داند. وی می‌گوید: «مراد من این است که هر یک از شما سخنی می‌گوید: «من از آن پولس هستم» و «من از آن آپولوس» و «من از آن کیفا» و «من از آن مسیح». مگر مسیح چندپاره شده است؟» (اول قرنتیان، ۱: ۱۲-۱۳). این سخن پولس

به همراه سخنان قبلی‌اش حاکی از چنددستگی‌ای است که در کلیسا رخ داده بود. دسته‌های ایمان‌داران به صورت چند گروه خود را به پولس، پطروس یا مسیح وابسته می‌دانستند. در واقع، هر گروهی خود را برتر از دیگران می‌دانست و از نظرشان، خودشان مسیحیان واقعی بودند و همین سبب تفرقه در کلیسا شد. به همین دلیل، پولس انسان‌ها را از عجب نهدی کرده است. حتی اگر پیرو مسیح باشند که کاملاً بجا است، حق ندارند از این امر در جهت سرکوبی و حقیرشمردن دیگری استفاده کنند (هیل و تورسون، ۲۰۰۱: ۷۷۳). در سخنی دیگر، پولس خطاب به قرنتیان، که برخی بر پیروی از پولس و برخی بر پیروی از آپولوس تأکید می‌کردند، می‌گوید: «شما از آن اینان نیستید، بلکه اینان از آن شما و خادمان شمایند. همانند تمامی آفرینش در خدمت شمایند» (اول قرنتیان، ۲۲: ۳؛ سیار، ۱۳۸۷: ۸۲۸-۸۲۹). سپس، پولس صراحتاً از غرور نهدی می‌کند: «مبادا در جانبداری از کسی در برابر دیگری، دچار غرور بشوید!» (اول قرنتیان، ۴: ۶-۷).

پولس عجب را مایه کوری دیدگان نیز می‌داند. از همین‌رو، درباره انتخاب ناظر کلیسا تأکید می‌کند که ناظر نباید نوکیش و تازه‌ایمان باشد، چراکه ممکن است این مقام او را خیلی زود به عجب دچار کند و عجب هم او را به همان سرنوشتی محکوم کند که ابلیس را بدان دچار کرد (اول تیموتئوس، ۳: ۶). پولس همین نکته را خطاب به تیموتئوس تکرار می‌کند: «این است آنچه باید تعلیم دهی و توصیه کنی. اگر کسی تعلیم دیگری دهد و به کلام‌های صحیح خداوند ما، عیسی مسیح، و آموزه منطبق با ایمان پای‌بند نماند، کسی است که عجب دیدگان او را کور کرده و...» (اول تیموتئوس، ۶: ۳-۴). تشبیه به کوری دیدگان نشان می‌دهد که برخی انسان‌ها چندان آکنده از عجب‌اند که دیگر هیچ نمی‌بینند و، در واقع، تعلیم‌ناپذیرند.

انواع عجب

توماس اکوئینی انواع عجب را چنین بیان می‌کند:

هر برتری‌ای از خیر به تملک درآمده ناشی می‌شود و چنین خیری را می‌توان به سه شیوه در نظر گرفت: اولاً، می‌توان آن را فی‌نفسه در نظر گرفت؛ زیرا بدیهی است که هر چه خیری بزرگ‌تر باشد، برتری‌ای که از آن به دست می‌آید، بزرگ‌تر خواهد بود. از این‌رو، وقتی انسان به خودش خیری را نسبت می‌دهد که

بزرگ‌تر از داشته‌های او است، نتیجه این خواهد بود که خواستش درباره برتری خودش به برتری‌ای که فراتر از استحقاق او است، سوق می‌یابد و بدین‌سان نوعی از عجب، یعنی «فخرورزی» رخ می‌نماید. ثانیاً، می‌توان آن را با توجه به نحوه داشتنش در نظر گرفت؛ یعنی، انسانی فراتر از انسان‌های دیگر برتری بزرگ‌تری را از راه تصاحب خیری به دست آورد. نتیجه باز این خواهد شد که خواست انسان به نحو نامتعادلی به برتری خودش معطوف می‌شود و بدین‌سان، نوع دیگری از عجب هست که هنگامی رخ می‌دهد که انسانی دیگران را تحقیر کند و آرزو کند که فقط خودش انگشت‌نما باشد. ثالثاً، می‌توان آن را با توجه به علتش در نظر گرفت؛ یعنی، داشتن یا کسب چیزی که از آن خود شخص است، برتر از داشتن یا کسب چیزی باشد که از آن دیگری است. بنابراین، وقتی کسی چیزی را که از دیگری به دست آورده است، چنان ارزیابی می‌کند که گویی خودش آن را داشته است، نتیجه این خواهد بود که خواستش، بی‌درنگ، به برتری خودش معطوف می‌شود (Aquinas, 2006: Q. 162).

انسان، از دو حیث، علت خیر خودش است: از حیث فاعلی و از حیث استحقاق. بدین‌سان، دو نوع عجب وجود دارد: یکی، وقتی که انسان گمان می‌کند آنچه خدا به او داده است، چیزی است که از آن خود انسان است؛ و دیگری، وقتی که انسان گمان می‌کند آنچه از عالم بالا دریافت کرده، مرهون استحقاق خودش بوده است. در سخنان پولس به عجب از نوع فخرورزی و این دو نوع از عجب پرداخته شده که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

پولس بارها مخاطبانش را از فخرورزی نهی می‌کند. او خطاب به یهودیانی که خدا و شریعت را مایه فخر خویش می‌دانند، می‌گوید: «اگر تو که بر خویش نام یهودی می‌نهی و بر شریعت تکیه می‌کنی و خدای را مایه فخر خود می‌دانی و بدین‌سان بر خویشتن می‌بالی که عصاکش کورانی و نور آنان که در ظلمت گام برمی‌دارند و مربی نادانان و استاد ساده‌دلان، چراکه در شریعت بیان علم و راستی را داری؛ باری، ای انسانی که دیگران را تعلیم می‌دهی، چرا خویشتن را تعلیم نمی‌دهی؟! تو که به شریعت فخر می‌کنی، با زیر پا نهادن این شریعت بر خدا بی‌حرمتی می‌کنی» (رومیان، ۲: ۱۷-۲۱ و ۲۳).

پولس از هر گونه تعلق داشتن به غیرخدا نهی می‌کند. متعلق فخرورزی امور متعددی

چون ثروت، قدرت، مقام، علم و غیره می‌تواند باشد. حتی چه‌بسا کسی به شخصیت‌های دینی فخرورزی کند. پولس می‌گوید: «کس به آدمیان فخر نکند، چراکه همه چیز از آن شما است» (اول قرنیتان، ۳: ۲۱-۲۳). مراد پولس از آدمیان خودش، آپولوس، کیفا، پطروس و ... است که نباید به هیچ کدام فخر ورزید (اول قرنیتان، ۳: ۲۲). ظاهراً روی سخن پولس با قرنیتانی بود که درباره پیروی از رسولان مسیح اختلاف داشتند و هر گروهی به یکی از آنان فخر می‌کرد (همان). از همین رو است که پولس می‌گوید: «هر یک از شما سخنی می‌گوید: من از آن پولس هستم و من از آن آپولوس و من از آن کیفا و من از آن مسیح» (اول قرنیتان، ۱: ۱۲). سپس، می‌گوید: «خواه پولس، خواه آپولوس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه مرگ، خواه اکنون، خواه آینده، همه از آن شما است؛ لیک شما از آن مسیح هستید و مسیح از آن خدا است» (اول قرنیتان، ۳: ۲۱-۲۳).

پولس، در جایی دیگر، از فخرفروشی به «شاخه‌ها» سخن می‌گوید و مخاطبانش را از آن بازمی‌دارد. ظاهراً مسیحیان غیریهودی یهودیان را، که به سبب بی‌ایمانی‌شان از شاخه‌ها بریده شده بودند، تحقیر می‌کردند. پولس می‌گوید چه‌بسا آنان دوباره پیوند زده شوند: «بر شاخه‌ها فخر مفروش! یا اگر بر آئی که فخر بفروشی، بدان [که] این تو نیستی که ریشه را بر خود داری، بلکه ریشه تو را بر خود دارد. آنان به سبب بی‌ایمانی خویش بریده شدند و تو را ایمان نگاه داشت. گران‌سری مکن، بلکه بترس! چراکه اگر خدا از شاخه‌های طبیعی درنگ‌گذاشته است، هشیار باش که از تو نیز درنگ‌گردد!» (اول قرنیتان، ۳: ۲۱-۲۳).

از نظر پولس، فخرورزی بر هر چه غیر از فیض الاهی باشد فخر بر حسب جسم خواهد بود و سزاوار فخرورزی نیست. او می‌گوید: «تنها به شما موقعیت آن را می‌دهیم که به ما فخر کنید، از آن‌روی که بتوانید پاسخ کسانی را بدهید که به آنچه دیده می‌شود فخر می‌کنند و نه به آنچه در دل است» (دوم قرنیتان، ۵: ۱۲). در اینجا، پولس فخرهای مبتنی بر امور دیدنی و دنیوی را نقد می‌کند و می‌گوید: «فخر ما در این گواهی وجدان ما است که در جهان و به‌ویژه نسبت به شما با اخلاص و صفایی که از آن خدا است، رفتار کردیم، نه با حکمت جسمانی، بلکه با فیض خدا» (دوم قرنیتان، ۱: ۱۲).

پولس مایه راستین مجد خویش را در ضعف خویش می‌یابد، چراکه همین ضعف است که قدرت مسیح را به بهترین وجه آشکار می‌سازد (دوم قرنیتان، ۱۲: ۹-۱۰). منظور پولس این است که وقتی چیزی را از آن خودش نمی‌داند، بلکه از مسیح می‌داند قدرت

پیدا می‌کند.

پولس مخاطبانش را از دو نوع دیگر عجب نیز تحذیر می‌دهد. از نظر پولس، همه عطایایی که انسان دارد، از خدا است و هیچ کدام از آنها از آن خود انسان نیستند. لذا، پولس در مقابل کسانی که همه عطایا را به خودشان نسبت می‌دانند، می‌گوید: «مبادا در جانبداری از کسی در برابر دیگری دچار غرور شوید. زیرا کیست که تو را تمایز می‌بخشد؟ چه داری که بر تو نرسیده است؟ اگر بر تو رسیده است، از چه روی چنان فخر می‌فروشی که گویی بر تو نرسیده است؟» (اول قرنیتان، ۴: ۶-۷). مراد پولس این است که نباید به بصیرت خویش چنان غره شویم که گویی آنچه دیده‌ایم و حتی قوه‌ای که ما را به دیدن قادر می‌سازد، عطیه‌ای از جانب پروردگار نبوده است.

فخرورزی آن است که کسی اعمالش را برای خود امتیاز می‌داند و بر آنها تکیه می‌کند و مدعی می‌شود که تقدیر ماورای طبیعی خود را با قوای خویش محقق می‌کند. از نظر پولس، این رفتاری نکوهیده است؛ زیرا دادگری اکتسابی نیست، بلکه عطایی است که به ما می‌رسد، و کردار ایمانی بیش از هر کردار دیگری منافعی خودبینی است، چراکه در آن انسان، بی‌کفایتی اساسی‌اش را آشکارا تصدیق می‌کند (سیار، در: عهد جدید، ۱۳۸۷: ۷۷۶).

همان‌طور که پولس اعمال را برای نجات ناکافی می‌داند و معتقد است نجات فقط در گرو فیض خدا است، اخلاقی زیستن را نیز در گرو فیض خدا می‌داند. کسی که دچار عجب شود و گمان کند آنچه دارد از آن خودش است، نه فیض خدا، نمی‌تواند اخلاقی زندگی کند. زیرا کسی که دچار عجب می‌شود، بدین معنا است که هنوز بالغ نشده و از زندگی بر حسب جسم رها نشده است. کسی که هنوز گرفتار جسم است نمی‌تواند محبت بورزد، و نمی‌تواند تواضع و امید داشته باشد. عجب، انسان را دچار کبر، غرور، خودپسندی، حسادت، طمع و مانند آن می‌کند. عجب با محبت، که از جمله فضایل الهی است، سازگاری ندارد. پولس در این باره می‌گوید: «محبت حسد نمی‌برد، محبت فخر نمی‌فروشد و کبر و غرور ندارد. رفتار ناشایسته ندارد و نفع خود را نمی‌جوید، به آسانی خشمگین نمی‌شود و کینه به دل نمی‌گیرد» (اول قرنیتان، ۱۳: ۴-۵).

اگوستین نیز تکبر و خودپسندی را منشأ گناهان دیگر می‌داند. او معتقد است عمل بد فقط از اراده بد برمی‌آید و اصل اراده بد چیزی نیست جز تکبر. تکبر آغاز گناه است. تکبر چیزی نیست جز اشتیاق به برتری انحرافی. تکبر آن است که انسان از خود راضی شود و خود را هدف قرار دهد و از خیر اعلا دور بماند. آدم نیز اگر خودپسندی نکرده

بود، ابلیس او را به گناه نافرمانی گرفتار نمی‌کرد. تکبر رذیلتی است که دارنده‌اش به موجب امتناع از تسلیم به کسی که متعالی است به وضعیتی پست می‌افتد. فروتنی فضیلتی است که به طور ویژه به زائران شهر خدا در این جهان توصیه شده است. آگوستین گناه روحی عجب و کبر را سنگین‌تر از گناهان جسمی می‌داند و می‌گوید: «من جرئت می‌کنم بگویم که برای متکبران بهتر است در گناه آشکاری بیفتند تا از خود ناراضی شوند، به جای اینکه بر اثر از خود راضی بودن گناهکار شوند!» (آگوستین، ۱۳۹۱: ۵۹۵).

پولس، علاوه بر عجب، طمع را نیز ریشه گناهان می‌داند. توماس آکوئینی در این باره می‌گوید که عجب، حتی با اینکه بر گناه خاصی دلالت می‌کند، آغاز هر گناهی است. زیرا باید خاطر نشان کرد که در افعال ارادی از قبیل گناهان دو نظام ساختار نیت و عمل وجود دارند. در نظام نیت اصل بر غایت است. غایت انسان در به دست آوردن همه خیرات دنیوی این است که از طریق وسایلشان به برتری و کمال برسد. لذا، از این حیث، عجب که میل به برتری است، آغاز هر گناهی است. اما، در نظام عمل اصل بر چیزی است که چون فرصت تحقق همه امیال گناه‌آلود را فراهم می‌آورد، در حکم ریشه است و طمع یا مال‌دوستی چنین است. لذا گفته می‌شود که طمع ریشه همه بدی‌ها است (Aquinas, 2006: Q. 48).

به هر حال، شخصی که به عجب دچار می‌شود، معتقد است داشته‌هایش و آنچه خدا بدو داده است، از آن خود او است و خودش آنها را به دست آورده است و نیز آنچه از خدا دریافت کرده ناشی از استحقاق خودش بوده است. این سبب می‌شود که چنین شخصی از لحاظ معرفتی به توهم دانایی دچار شود و در عین نادانی، خود را دانا پندارد و از ادراک نادانی خود و اعتراف بدان باز ماند. لذا عجب سبب می‌شود که صاحبش از ادراک نادانی خود و اعتراف بدان عاجز باشد. عجب موجب کوری دیدگان است و سبب می‌شود شخص معجب خطاها و نقص‌هایش را تشخیص ندهد و از اصلاح خویش غافل و عاجز باشد. علاوه بر این، دیگران نیز نمی‌توانند او را به خطاها و نقص‌هایش واقف سازند، چراکه او درباره خطاها و نقص‌هایش به جهل مرکب دچار است و خود را بی‌خطا و کامل می‌داند. به این ترتیب، عجب مانع اخلاقی‌زیستن است.

نتیجه

از آنچه راجع به نظرگاه پولس درباره زندگی بر حسب جسم و عجب ناشی از آن گفته شد، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. از نظر پولس، اخلاق وابسته به ایمان است. ادعای اصلی وی این است که با ایمان به مسیح، انسان از درون تحول می‌یابد و زندگی‌اش اخلاقی می‌شود. زندگی بر حسب روح موجب اخلاقی زیستن و زندگی بر حسب جسم مانع اخلاقی زیستن است.

۲. مراد پولس از زندگی بر حسب جسم، حالت قبل از ایمان به مسیح است. آدمی به سبب از دست دادن فیض الاهی و هبوط به زمین ناگزیر بر حسب جسم و تحت شریعت می‌زید و برایش امکان تحول و تعالی نیست، چراکه انسان همواره در حال تنازع میان زندگی بر حسب جسم و زندگی بر حسب روح است. لذا، فقط پس از ایمان به مسیح و زندگی جدید است که انسان از زندگی مادی فراتر می‌رود و بر حسب روح می‌زید. در این زندگی نیازی به شریعت و دستورالعمل‌های بیرونی نیست. چون کسی که ایمان دارد، به زندگی روحانی دست یافته و تمایلی به گناه ندارد. اما ممکن است برخی مؤمنان از اقتضات زندگی جسمانی رها نشده باشند و جسم و روحشان در کشمکش و تنازع باشد. پس گناهان و به تعبیری، رذایل اخلاقی، حاصل بی‌ایمانی‌اند، و بی‌ایمانی، در واقع، بر حسب جسم زیستن است. در واقع، شرط اخلاقی زیستن، ایمان، و بر حسب روح زیستن است و مانع اخلاقی زیستن بی‌ایمانی و بر حسب جسم زیستن است.

۳. از نظر پولس، در میان رذایل ناشی از زندگی بر حسب جسم، عجب مهم‌ترین مانع اخلاقی زیستن است. «عجب»، در واقع، نوعی خودفریبی است که در آن صاحبش به پندار خودبرتربینی دچار می‌شود. از همین‌رو، صاحب عجب به سبب اعتقاد به اینکه داشته‌هایش و آنچه خدا بدو داده است، از آن خود او است و خودش آنها را به دست آورده است و نیز آنچه از خدا دریافت کرده، ناشی از استحقاق خودش بوده است، به توهم دانایی دچار می‌شود و، در عین نادانی، خود را دانا می‌پندارد و از ادراک نادانی خود و اعتراف بدان باز می‌ماند.

از نگاه پولس، عجب مانع رشد معرفتی انسان می‌شود، چراکه عجب سبب می‌شود: الف. صاحبش خطاها و نقص‌هایش را نبیند و از اصلاح خویشتن غافل و عاجز باشد؛

ب. دیگران نیز نتوانند صاحب عجب را به خطاها و نقص‌هایش واقف کنند، چراکه او درباره خطاها و نقص‌هایش به جهل مرکب دچار است و خود را بی‌خطا و کامل می‌داند؛ ج. صاحب عجب خودش را مستثنا از دیگران تلقی کند و در مواجهه با دیگران خودش را معیار بداند.

پی‌نوشت

۱. aphorme چیزی است که به زبان نظامی می‌توان آن را «سرپل» نامید. «سرپل»، در واقع، نقطه‌ای است که در آن می‌توان حمله را با بیشترین احتمال موفقیت انجام داد (See: Barclay, 1972: 153).

منابع

- عهد جدید (۱۳۸۷). ترجمه: پیروز سیار، تهران: نی.
- اگوستین (۱۳۸۱). *اعترافات*، ترجمه: سایه میثمی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ سوم.
- اگوستین (۱۳۹۱). *شهر خدا*، ترجمه: حسین توفیقی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول.
- اسپینوزا، باروخ (۱۳۶۴). *اخلاق*، ترجمه: محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- المسکین، الأب متی (۱۹۹۱). *القدیس بولس الرسول: حیاته، لاهوته، أعماله، ألقاها: مطبعة دیر القدیس أنبا مقار، الطبعة الأولى*.
- کتاب‌هایی از عهد عتیق: *کتاب‌های قانونی ثانوی* (۱۳۸۰). ترجمه: پیروز سیار، تهران: نی، چاپ اول.
- مفتاح، احمدرضا (۱۳۹۳ الف). «سیر تحول الاهیات اخلاقی کاتولیک»، در: *اخلاق و حیانی*، س ۲، ش ۶، ص ۹۹-۱۱۸.
- مفتاح، احمدرضا (۱۳۹۳ ب). «طبقه‌بندی فضایل از نظر توماس آکوئینی»، در: *اخلاق و حیانی*، ش ۷، ص ۱۲۹-۱۴۸.
- مک‌گراث، آلیستر (۱۳۹۲). *درس‌نامه الاهیات مسیحی*، ترجمه: گروه مترجمان، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ج ۲.
- هیل، توماس؛ تورسون، استیفان (۲۰۰۱). *تفسیر کاربردی عهد جدید*، ترجمه: آرمان رشدی و فریبرز خندان، بی‌جا: بی‌نا.

Aquinas, Thomas (2006). *Summa Theologia*, Cambridge: Cambridge University Press.

Barclay, William (1972). *The Mind of St. Paul*, U.K.: London and Glasgow, Fontana Books.

The Holy BiBle (The New Oxford Annotated Bible) (1971). Second Edition, Edited by Herbert G. May and Bruce M. Metzger, New York: Oxford University Press.

References

- Al-Miskīn, Al-Ab Mattā. 1991. *Saint Paul the Apostle: His Life, His Theology, His Deeds (Al-Qiddīs Bulus al-Rasūl: Hayātuhū, Lāhūtuhū, A'māluhū*, Cairo: Maṭba'atu Dayr al-Qiddīs Anbā Maqār, First Edition. [in Arabic]
- Aquinas, Thomas. 2006. *Summa Theologia*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Augustine. 2002. *Confessions*, Translated by Sāyih Miythamī, Tehran: Suhriwardī Research and Publishing Office, Third Edition. [in Farsi]
- Augustine. 2012. *The City of God*, Translated by Ḥusiyn Tufiqī, Qom: University of Religions and Denominations Publications, First Edition. [in Farsi]
- Barclay, William. 1972. *The Mind of St. Paul*, U.K.: London and Glasgow, Fontana Books.
- Hale, Thomas; Thorson, Stephen. 2001. *The Applied New Testament Commentary*, Translated: Ārmān Rushdī; Farīburz Khandānī, n.p: n. pub. [in Farsi]
- McGrath, Alistair. 2013. *Christian Theology: An Introduction*, Translated by: Translators Group, Qom: University of Religions and Denominations Publications, vol.2. [in Farsi]
- Miftāh, Aḥmad Riḍā. 2014 a. "History of Development of Catholic Moral Theology (Siy-r-i Tahāvvol-i Ilāhīyāt-i Akhlāqī Kātulik)". In: *Revelatory Ethics*, yr.2, no.6, pp.99-118. [in Farsi]
- Miftāh, Aḥmad Riḍā. 2014 b. "Classification of virtues according to Thomas Aquinas (Ṭabaqibandī Faḍāyil az Naẓar-i Tūmās Ākū'īnī)". In: *Revelatory Ethics*, no.7, pp.129-148. [in Farsi]
- New Testament*. 2008. Translated by Pīrūz Sayyār, Tehran: Niy. [in Farsi]
- Old Testament books: Secondary legal books (Kitāb-hāyī az 'Ahd-i 'Atīq: Kitāb-hāyī Qānūnī Thānī*. 2001. Translated: Pīrūz Sayyār, Tehran: Niy, First Edition. [in Farsi]
- Spinoza, Baruch, 1985. *The Ethics*, Translated by Muḥsin Jahāngīrī, Tehran: University Publication Center. [in Farsi]
- The Holy Bible (The New Oxford Annotated Bible)*. 1971. Edited by Herbert G. May and Bruce M. Metzger, New York: Oxford University Press, Second Edition.